

کریم صمیمی

وکیل دادگستری

قدرت قاضی جزائی ایران

قدرت قاضی جزائی ایران مثل سایر اقتدارات مملکتی منبعت از قانون است .

بحث در اطراف قاضی جزائی، نمایانند این قدرت و بسط آن در قبال قضات محاکم حقوقی است و نیز مقایسه این قدرت با قدرت قضات جزائی معالک دیگر. در قوانین ما تعریفی از قاضی جزائی و یا حقوقی نشده است بلکه کسانی را که در محاکم حقوقی شاعل قضاوت اند قاضی حقوقی و آنانرا که در محاکم جزائی با امر قضا اشتغال دارند قاضی جزائی مینامیم و با این شرح ممکن است يك قاضی بعد از مدتها تصدی پست قضائی حقوقی به قسمت جزائی منتقل بشود و بالعکس و یا يك قاضی در عین حال که قاضی حقوقی است سمت جزائی نیز داشته باشد (مثل رؤسا و قضات علی البدل دادگاههای بخش مستقل که جانشین باز پرس و هم قاضی حقوقی هستند و یا رؤسا و اعضاء علی البدل دادگاههای شهرستانی که فقط يك شعبه دارند هم قاضی حقوقی و هم قاضی جزائی هستند) و تعریف و منظور ما صرفاً اقتدار قضاتی است که با امور جزائی رسیدگی می کنند.

ترافع در امور جزائی فی حد نفسه مهمتر از ترافع در امر حقوقی است زیرا با لحاظ ضیانت نظم جامعه و آثار مترتبه و رعایت نظم عمومی امور جزائی دارای نوعی از اعتبار است که امر حقوقی فاقد آنست .

بعبارت دیگر در مراجعه حقوقی متداعیین آن ذینفع و متأثرند و پس اما در امور جزائی جامعه هم ذینفع است و هم متأثر از آثار و کیفیت آن .

زیرا تربیت فرد و با اعمال مجازاتها - و ایجاد مصونیت برای بقیه اعضا
و جامعه در مقابل فردی یا جمعی خاطی و حتی حمایت از متهم (بنحو قضاوت ارفاق آمیز
و با هدایت نامبرده بطرف زندگی شرافتمندانه) و خلاصه آنچه که غرض از مجازات
است مکاتیب متعدد دارد نوعی اهمیت و اعتبار را دارا است که دعوی حقوقی
فاقد آنست .

اگر هم غرض از مجازات را قصاص فرض کنیم (که این مکتب بسیار قدیمی
و بی پایه و سست است) نیز این مرافعه منجر به قصاص نوعی اعتبار دارد که امر
حقوقی آنرا ندارد .

فی المثل و با فرض قبول مکتب قصاص . جامعه هیچوقت آمادگی برای
کنجکاوای دعوی حقوقی دو یا چند نفر و نتیجه آنرا ندارد اما يك قتل ساده یا يك
سرقت و امثالهم حسن کنجکاوای جامعه را بشدت تحریک و این حس او را نا حصول
نتیجه نهائی و حتی مشاهده انجام کار (مثلا اعدام) تشویق مینمایند .

و ذکر این مختصر بدان سبب بود که اهمیت قضاوت در امر جزائی نمایانده
شود و نیز معلوم گردد که قضاوت جزائی طبعاً قدرت طلب است .

اما چون در قبال جامعه (متهم) هم وجود دارد که مخصوصاً از تاریخ ورود
اتهام بر موجودی ضعیف و بی پناه تبدیل میگردد و بیشتر عرض بنده از نگارش این
شطور استقاده از قدرت قضائی بطور اعم و قدرت قاضی جزائی ایران بطور اخص
در جهت حفظ و حمایت متهم (با رعایت حال شاکی و ضرر دیده و جامعه)
است .

در قبال این سؤال که چطور متهم خاطی و عاصی ممکن است آدم بی پناه و
مستحق ارفاق و احسان و عطف و تلقی شود قطع نظر از مکاتیب متعدد که امروزه
در راه حمایت متهم گام بر میدارند اینک بمقیده خاصی اشاره میشود
اغلب جرایم اتفاقیه بدون سبق تصمیم است که مسلماً لذتی برای مرتکب
آن در بر ندارد مثلاً ایراد ضرب منتهی بقتل چه لذتی میتواند برای مرتکب آن
داشته باشد .

جرایم ارتكابی با سبق تصمیم هم لذتی (مادی یا معنوی) برابر با زحمت
حاصله از آثار آنرا ندارد و همچنین شکنجه ای که منجی علیه دچار آن میشود
با عقوبت حاصله برای متهم برابری ندارد .

کسیکه فی المثل با سبق تصمیم آدم میکشد لذت حاصله برای او تا حین
ارتكاب کمتر از عقوبتی است که باو عاید میشود از قبیل پشیمانی - فرار - ندامت -
اختفا - دستگیری - انکار - اقرار - بازپرسی و محاکمه و بالاخره یا زندان
یا مقدمات اعدام و غیره .

و یا لذت مادی مکتسبه از اموال دزدی و خیانت در امانت و کلاهبرداری
و غیره در قبال مشقات فوق مزاحمت زندان و تنفر جامعه و حیف و میل اموال مذکور
در مدت زندانی و عدم استفاده صحیح از اموال مذکور بلحاظ ترس از توقیف اموال
قابل مقایسه نیست از این لحاظ بمعقیده نگارنده متهم فردی بدبخت و قابل حمایت
است.

و حال که قاضی جزائی ایران از هر دو قدرت (بطور اعم و اخض) برخوردار
است در ضمن مراعات سایر جهات باید در راه مساعدت و همراهی با متهم نیز بذل
همت نماید.

قاضی جزائی ایران بلحاظ قانون مخصوص تشکیلات دادگستری عملاً
بقاضی ایستاده و نشسته تبدیل شده است که نوع اول در دادسراها انجام وظیفه میکند
(دادستان با دادیارهای خود و بازپرسها و داستانهای استان با دادیارهای خود)
و نوع دوم در محاکم خلاف و جنحه و جنایت .

البته قضات دیوان کشور را هم داریم با دادستان و دادیاران دیوان کشور
که در عین انجام نوعی از محاکمات جزائی دارای انواعی از اختیارات قانونی نیز
میباشند.

و ما بحث را از بازپرس که به مشیر عدلیه موصوف است شروع میکنیم.
بازپرس در قوانین ایران دارای اقتدار زیادی است.

مهمترین اقتدار بازپرس ایران در غیر علنی بودن بازپرسی است و این قدرت
بطور صریح از ماده ۱۴۴ قانون آئین دادرسی جزائی و بطور ضمنی از ماده ۱۲۶
همان قانون منبعت است .

بدون ورود در ماهیت این قضیه و بدون اینکه در ضرر و نفع علنی بودن
بازپرسی یا دخالت وکیل در مراحل بازپرسی اظهار عقیده ای بکنم فقط مهابت
و مخافت این اصل (غیر علنی بودن بازپرس) در حالیکه خدای نکرده بازپرسی
انحراف اخلاقی داشته باشد اشاره میکنم و میگویم با يك ميم و نون مقدرات پرونده
بکلی عوض میشود.

بهترین موقعیت برای ابراز این عقیده پیش آمده که قاضی ایرانی از شریفترین
عناصر جامعه است و فقط چون آن انتظار مطلوب که حاصل تجسس کمال مطلوب است
از او بر آورده نمیشود تا حدی مردم را بفضایل اخلاقی و قدرت و شرافت قاضی
ایرانی نا آشنا کرده است .

اگرچه تبصره اصلاحی و اضافی بر ماده ۱۱۲ متهم را مجاز به همراه بردن
وکیل دادگستری با خود کرده است ولی عدم دخالت وکیل در بازپرسی و غیر علنی بودن
سایر اقدامات (از قبیل رسیدگی بشهادت شهود و تحقیق و معاینه محلی و غیره)

این تجویز را تا اندازه‌ای بی اثر کرده است. پس متهم است و بازپرس و اینجا است که اعمال و تمهیدات صحیح قدرت این قاضی جزائی بداد متهم باید برسد.

طبق بند ۵ از ماده ۶۰ قانون آئین دادرسی جزائی جرم مشهود از ناحیه بازپرس را قانون در ردیف تکلیف مدعی‌العموم و اقرار مقصر و اعلام اداره نظمیته قرار داده نه در ردیف يك مشاهده ساده و این قدرت باز قدرت قابل توجهی است و بار مسئولیت وجدائی این قاضی قوی را سنگین تر میکند.

بازپرس با استناد ماده ۶۸ مکرر قانون آئین دادرسی جزائی اموال و دارائی متهم را توقیف میکند بدون اینکه گرفتار بندهای ماده ۲۲۵ قانون آئین دادرسی مدنی و حتی اخذ ودیعه از شاکی گردد.

بازپرس نه فقط برای احضار و جلب شهود اختیار دارد بلکه بموجب مواد ۷۶ و ۷۷ رأساً اشخاص محل وثوق را برای حضور در معاینات محلی جلب میکند و در اینجا این قدرت قضائی حتی از متهم و شاهد و شاکی تجاوز کرده بنظر خود ممکن است اشخاصی را جلب و از کسب و کار باز دارد و با این جلب بکسر حیثیت آنان منجر شود.

بازپرس شبانه وارد منزل اشخاص میشود و خواب خوش را بر ساکنین آن حرام میکند و با لاقبل باعث ایجاد سر و صدا در اطراف خانه مورد ورود میشود و این قدرت از ماده ۹۳ آئین دادرسی جزائی ناشی است.

نامه‌های اشخاص و تلگرافات و نامه‌های اداری حتی نامه سیرده شده بوکیل (که امین‌ترین فرد در نزد متهم است) از تفتیش و تعقیب و ضبط و نظاره بازپرس در امان نیست (مواد ۹۹ تا ۱۰۲ آئین دادرسی جزائی).

حتی بدستور ماده ۱۱۵ این قانون بازپرس بدون احضار قبلی دستور جلب صادر میکند.

بارزترین قدرت بازپرس که در سر نوشت متهم تأثیر عجیب دارد در اخذ قرارهای تأمین است.

مطابق قانون نه فقط بازپرسی در اخذ تأمین‌های پنجگانه (التزام با قول شرافت - التزام با تعیین وجه التزام - اخذ کفیل اخذ وثیقه - توقیف مطلق متهم) مجاز است بلکه تقریباً ضابطه کلی برای اخذ یکی از این تأمینات وجود ندارد و بنظر بازپرس موکول است مخصوصاً قرار اخبر الذکر (توقیف احتیاطی) را در موارد بخصوص جایز شمرده است نه لازم.

این مقدار قدرت خیلی وسیع است و يك توجه مختصر اثرات آنرا بر روی فردی که معهم نامیده میشود آشکار میسازد.

چون بازپرس متهم را با دلایل ضعیف و با قرائن با صدور قرار بازداشت

مدتها در زندان نگه میدارد و بعد منجر به صدور قرار منع تعقیب یا مخالفت دادسرا با قرار مجرمیت و آزادی متهم در دادگاه حل اختلاف و یا برائت در محاکم گردد اثر سوء این قرار بازداشت (که بجای آن اخذ یکی از تأمینات در اختیار بازپرس بوده است) و قدرت شکر بازپرس در این مورد نمایان و ظاهر است.

فقط اخیراً در موارد محدودی (از قبیل کشف مواد مخدره به میزان معین یا ایراد جرح با چاقو) این قدرت تحدید شده و بازپرس فقط حق صدور قرار بازداشت را دارد .

البته نه ماده ۱۳۰ و نه تبصره آن خدشه بر قدرت بازپرس وارد نخواهد کرد زیرا امور مزبور معنوی و تفسیر و تطبیق موارد آن تا اندازه ای با بازپرس است .

باز هم در ماده ۱۳۰ مکرر قانون مذکور آزادی و اختیار بیحد و حصری ببازپرس برای بازداشت موقت متهم داده شده است و مخصوصاً شق ۳ آن در هر مورد اجازه بازداشت متهم را ببازپرس داده است - تشخیص اعتبار کفیل هم در مورد بیکه قرار اخذ کفیل صادر شده با بازپرس است .

اگرچه تطبیق ماده اتهامی متهم با دادستان است ولی قرار مجرمیت بازپرس که حاوی شرح جریمان است در بعضی موارد اتهام متهم را چنانچه بازرسی بطرف شدت یا خفت سوق و راهنمای صدور کیفرخواست میشود (مثلاً انطباق سورد با قسمت اول یا آخر ماده ۱۷۱ قانون مجازات عمومی یا ماده ۱۷۵ یا ماده مکرر و یا ماده ۱ و ۲ قانون تشدید مجازات رانندگان و غیره) همه و همه قدرت این قاضی جزائی را میرساند .

دادستان : دادستان که غیر از موارد قانونی در جامعه منظر قدرت دادگستری شناخته میشود نیز در قوانین ایران اختیارات وسیع قضائی دارد.

دادستان که رسیدگی را ببازپرس ارجاع مینماید مطابق قانون حق تعلیمات و نظارت لازمه بر بازپرس را دارد .

دادستان اگر هم بازپرس را تماماً قرار توقیف متهم را داده باشد حق موافقت یا مخالفت با قرار بازداشت را دارد و نیز حق تقاضای بازداشت متهم را از بازپرس دارد و حتی اگر این تقاضا مورد مخالفت بازپرس قرار گیرد یا مورد شکایت متهم واقع شود تا رسیدگی دادگاه متهم فقط با این تقاضا در توقیف بماند رفع توقیف از متهم هم با موافقت دادستان خواهد بود.

اگر اختلاف بین بازپرس و دادستان در نوع جرم حاصل شود پرونده به محکمه ای که دادستان آنرا صالح میداند فرستاده میشود (ذیل ماده ۳۸ قانون آئین دادرسی کیفری) و بر اهل بصیرت قضائی پوشیده نیست که این اختیار ناچه حد در سر نوشت متهم تأثیر دارد و نیز بازپرس در قبال تکلیف دادسرا به تکمیل پرونده مکلف بقبول آنست و این اختیار پرونده و نیز در تطویل یا تعویق تعیین تکلیف متهم مؤثر است .

وبالآخره دادستان در امور جنبه مطلقاً و جنایات مشهود شخصاً حق تحقیقات و رسیدگی را دارد.

مدعی العموم بموجب قانون رئیس ضابطین عدلیه محسوب میشود و این ریاست نیز اثراتی دارد و از اختیارات وسیع دادستان است.

دادستان حق جلب متهم را بدادگاه (بدون صدور کیفرخواست و بلافاصله) دارد و اگر دادگاه تعطیل بوده باشد امر میدهد متهم را توقیف بکنند (ماده ۵۹ ب قانون آئین دادرسی کیفری).

تکلیف مدعی العموم از جهات قانونی شروع تحقیق شمرده شده است و وجه التزام یا وثیقه یا وجه الکفاله بدستور دادستان از متهم متخلف اخذ میشود.

برای دادستان قانون این حق را شناخته است که در جریان تحقیقات و حتی بعد از صدور قرار مجرمیت بازپرسی تشدید نماید یا تخفیف آنرا بخواهد در صورتیکه تقاضای تخفیف نماید بکند بازپرس مکلف بقبول آنست و این اختیار فوق العاده و سیمی است که بر وضع متهم اثر شدیدی دارد حتی بعد از صدور کیفرخواست نیز دادستان شهرستان یا استان (بسته به ارجاع پرونده بدادگاه جنبه یا چنانچه) از دادگاه مربوطه تقاضای تشدید یا تخفیف نماید بکند.

از اختیارات وسیع دادستان آزاد کردن محکوم قطعی بکفیل یا حتی با التزام است.

در مواردیکه زندانی بمرض غیر قابل علاج مبتلا باشد از این اختیار فوق العاده وسیع استفاده حتی محکومین بجنس ابد را با وجه الکفاله مختصری آزاد کرده اند. از اختیارات قانونی و وسیع دادسرا که در این اواخر نفویض گردیده درخواست آزادی مشروط برای محکومین با شرایط قانونی آنست.

تقاضای پژوهش یا فرجام نسبت به احکمی که درباره متهمین صادر میشود و منجر به برائت یا حکم تخفیف میگردد و عدم استفاده از حق مذکور نیز از اختیارات وسیع دادستان است و اثر نمایان و چشم گیر در سرنوشت متهم دارد.

دادستان را اختیارات وسیع و قانونی دیگر در مورد اعمال قانون امور حسبی و موارد ابلاغ و سایر جهات است که چون از اختیارات جزائی او نیست بالطبع مورد بحث این مقال ما قرار نمیگیرد.

محاکم جزائی مشخص ترین قدرت قضایی محاکم ایران حداقل و حداکثر مجازاتهای قانونی است - علاوه بر اینکه تقریباً تمام مواد قانون مجازات عمومی حداقل و اکثری برای مجازات تعیین کرده مواد ۲۳ و ۲۵ مکرر و ۱۹۲ از قانون مجازات عمومی بقاضی جزائی اختیار ننزل از حداقل را نیز داده است و فی المثل

مجازات مقرر در ماده ۲۲۶ برای سرقت از ششماه تا سه سال حبس است که خود فاصله زیادی است ولی با اعمال ماده ۴۵ قانون مجازات عمومی حتی مجازات بیازده روز حبس نیز تنزیل پیدا میکند و به عبارت اخیری قاضی محکمه جزا برای سرقت مجازاتی از یازده روز حبس قابل خرید تا سه سال حبس میتواند تعیین بکند.

و با درام‌المواد قانون مجازات عمومی (ماده ۱۷۰) قاضی اختیار تعیین سه سال حبس تا اعدام را دارد و این قدرت واقعاً فوق‌العاده است و چون در ایران جرائم بدون حضور هیئت منصفه رسیدگی میشوند و قاضی هم تشخیص مجرمیت و برائت را میدهد و هم بعد از تشخیص مجرمیت میزان مجازات را تعیین میکند این قدرت بنحو بارزی نمایان میشود.

و مخصوصاً يك مقایسه بین قدرت قاضی جزائی با قاضی حقوقی مسئله را بیشتر روشن میکند در مرافعه حقوقی قاضی خود بخود بدون مجوز حق تنزیل يك دینار از ملیونها تومان خواسته را ندارد ولی قاضی جزائی با يك جمله (نظر باوضاع و احوال که مقتضی تخفیف است ۰۰۰) مثلاً مجازات قاتلی را از اعدام سه سال حبس تنزیل میدهد.

همین اختلاف فاحش (حداقل و اکثر) در قوانین اختصاصی (مثلاً قانون اطفال بزهار) نیز موجود است و قاضی مثلاً در مورد اطفال بیش از ۱۲ تا ۱۸ ساله از تسلیم باولیا تا تعیین ۵ سال حبس مختار و مأذون است (ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه اطفال)

از اقتدارات دیگر قاضی جزائی محاکمه وزراء در دیوانعالی کشور است و این اقتدار توجهاً باینکه در مرافعات حقوقی قرقی بین وزیر و شخص عادی وجود ندارد قابل توجه است.

دیوان کشور اقتدار قضائی دیگری نیز دارد که در این اقتدار قاضی حقوقی و جزائی شریکند آنهم صدور رأی در هیئت عمومی است که این رأی بمنزله قانون تلقی میشود.

از مختصات قاضی جزائی دیوان کشور یکی هم قبول اعاده دادرسی است اگرچه اعاده دادرسی در امور حقوقی نیز تجویز شده ولی وسعت تجویز اعاده دادرسی در امور جزائی مخصوصاً توجهاً بشق ۳ ماده ۴۶۶ آئین دادرسی کیفری زیاد تر است. آخرین اختیار قانونی که برای قضات جزائی تفویض شده آزادی مشروط زندانی و تعلیق مجازات است که هر دو قانون حقا اگر به مورد استعمال گردد دوی بسیاری از دردهای اجتماعی ناشیه از مجازاتهاست و خود مکتبی است قوی و مصالح برای محکومین - این دو اختیار از اختیارات وسیع قضائی در امور جزائی است که ابدأ در اختیار قضات حقوقی نمیباشد و شایستگی بحث بخصوصی را از لحاظ

مکتب نوی که ایجاد کرده دارد.

البته بموازات این قدرت‌های قضائی پاره‌ای محدودیت، برای قضات جزائی وجود دارد مثل صدور قرار بازداشت صرفاً در بعضی موارد (از قبیل ایراد جرح با چاقو و غیره) و یا عدم تنزل مجازات در مورد تعدد جرم با اعمال ماده ۲ الحاقی از حد معین و یا عدم جواز مراعات مواه مربوط بتخفیف مجازات که این محدودیت در قبال قدرت وسیع قضات جزائی قابل اهمیت نیستند.

با این همه قدرت صدور حکم جزائی برعکس حکم حقوقی ضابطه کلی ندارد و یا اگر دارد لااقل محصور در چهارچوب معین نیست و این عدم مراعات ضوابط قدرت قضی جزائی را بمیزان عجیبی بالاتر میبرد.

اگر طبق سندی کسی بر کسی اقامه دعوا بکند و خواننده دعوا سند را تکذیب ننماید مسئله از لحاظ قضی حقوقی حل شده است اگر هم تکذیب بعمل آید طبق موازین شمرده شده در قانون به اصالت آن رسیدگی و ضوابط و قواعد معین تکلیف اصالت یا عدم اصالت مستند را روشن مینماید و قضی حقوقی بهدایت همان ضوابط حکم صادر میکند.

اما قضی جزائی بایک جمله مثلاً (چون دلایل موجود قناعت وجدانی حاصل نمیکند علیهذا...) حکم برائت و یا بایک جمله دیگر (نظر به قرائن و امارات و اوضاع و احوال حکم بر محکومیت...) حکم محکومیت متهم را صادر میکند. که در ادلی با وجود ضوابط قانونی و بودن دلیل حکم برائت و در دومی با قرائن و امارات فقط حکم بر محکومیت صادر میکنند این فرق بارز قضی حقوقی با قضی جزائی است و نمایانگر قدرت عظیم قضی جزائی. و حتی قانون برای اعمال این قدرت لایتنهای فرصت کافی هم برای قضی جزائی قائل نشده است زیرا بعد از اعلام ختم محاکمه قضی حقوقی فرصت کافی برای صدور حکم دارد ولی قضی جزائی بلافاصله وارد شور میشود و رأی خود را صادر میکند.

باز بس در مقال بر میگیریم که از این قدرت عظیم و متغیر قضی جزائی بیشتر باید در اعمال بجای تشییقات شایسته و بخصوص بیشتر در جهت ارفاق بمتهم (موجود بی پناه) استفاده بکند و تصدیق میشود که قضاوت در امر جزائی که بیک امر معنوی و دارای اصطکاک با امور جامعه و قلمرو بسیط و وسیعی است بحق و انصاف قضی مبسوط‌الید و قدرتمندتری را لازم دارد.

خداوند همه ما را بطرف حق و حقیقت رهنمون باشد.